

ریاست جمهوری ایران

یکی از جالب‌ترین وجوه سیاست در کشور پس از پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ اظهارنظرهای رسمی متضادی بود که از ایران به گوش می‌رسید. یک نظر، که عمدتاً از جانب خاتمی و هواداران‌اش ابراز می‌شد بر عمل‌گرایی، تساهل و تسامح و میانه‌روی تأکید می‌گذاشت. او از افراطی‌گری‌های گذشته ابراز تأسف می‌کرد و می‌گفت ایران آماده است تا از هنجارهای بین‌المللی بر پایهٔ احترام متقابل دولت‌های عضو جامعهٔ بین‌الملل بدون توجه به ایدئولوژی‌های‌شان تبعیت کند. او آمادگی ایران را برای عادی‌سازی تدریجی روابط با ایالات متحده ابراز داشت و به عوض اینکه غرب سکولار را مدام فقط به خاطر بی‌بندوباری‌هایی که از لحاظ هنجارهای اجتماعی - فرهنگی گرفتارش بود ملامت کند، بنیان‌های ایدئولوژیک دموکراسی‌های غربی را نیز می‌ستود. مهم‌تر از همه اینکه او با اعلام اینکه اسلام و مدرنیته با یکدیگر تعارض و تخالفی ندارند، بلکه حتی اسلام "راستین" عملاً دربردارندهٔ ارزش‌های لیبرال - دموکراتیک غربی - نظیر حقوق بشر، آزادی‌های فردی، جامعهٔ مدنی و آزادی بیان است، صراحتاً با نظریهٔ "برخورد تمدن‌ها" به مخالفت پرداخت.^۱

نظر دیگر که کمتر سازش‌گرانه بود و پرشور و حرارت‌تر، و در واقع به گوش آشناتر، بر این اصرار داشت که مبارزهٔ ایران با "استکبار درجه اول" جهان (ایالات متحده) باید ادامهٔ یابد زیرا

خصوصیت ایران با حاکمیت ایالات متحد پایدار و دائمی است. سایر چهره‌های صاحب نفوذ نیز با این استدلال که نظرات خاتمی مبانی اخلاقی حکومت اسلامی را سست می‌کند و علت وجودی آن را به مخاطره می‌اندازد، با تفسیر "لیبرالیستی" خاتمی به مخالفت برمی‌خاستند. به گفته آیت‌الله محمد یزدی، رئیس سابق قوه قضائیه و عضو فقهای شورای نگهبان، "اسلام آزادی مطلق را نمی‌پذیرد و بنابراین همه فعالیت‌ها چه در عرصه خصوصی و چه در عرصه عمومی باید با حدودی که اصول اسلام تعیین کرده است منطبق باشد."^۲

برای روشن شدن پیچیدگی‌های موضوع باید بگوییم که، جز این دو دیدگاه، "قرائت"های بسیار دیگری نیز در مورد سیاست‌های مختلف نظام وجود دارد. اتخاذ مواضع متضاد گویای یک دشواری اساسی است که جمهوری اسلامی پس از گذشت بیش از دو دهه از انقلاب با آن‌ها رو به روست: رهبران هنوز بر سر جوهره، اهداف، و رویه‌هایی که باید در پیش گرفته شود اختلاف نظر و بحث و جدل دارند.

اینگونه اختلافات ایدئولوژیک در میان نخبگان ایران چیز تازه‌ای نیست. از نخستین روزهای پس از انقلاب شاگردان و پیروان آیت‌الله خمینی (ره) بر سر برخی مسائل و سیاست‌های مهم با هم اختلاف نظر داشتند. زمانی که ایشان در قید حیات بودند مداخله به موقع و مقتدرانه‌شان مانع علنی شدن هر گونه اختلافات ایدئولوژیک از این دست می‌شد. اما پس از درگذشت ایشان این اختلافات به حدی شدت یافت که اختلاف نظر ایدئولوژیک در میان نخبگان حاکم به مشخصه سیاست‌های جمهوری اسلامی بدل شد. در نتیجه نظام حکومتی ایران به گروه‌های ایدئولوژیکی تقسیم شد که هر یک قرائت خاص خود را از مسائل و سیاست‌ها داشت و پیش می‌برد. این گروه‌های در قدرت را "جناح" و نزاع‌شان برای کسب قدرت و نفوذ بیشتر را "سیاست جناحی" می‌خوانیم.^۳

جناح‌ها در ایران متشکل از گروه‌ها، سازمان‌ها، طبقات و روحانیون و نیز غیرروحانیون هستند و گرچه حامی و پیرو بنیانگذار جمهوری اسلامی، انقلاب، و نظریه حکومت اسلامی‌اند، اما بر سر سرشت و ماهیت نظام سیاسی دینی و سیاست‌ها و خط مشی‌های آن در حوزه‌های مختلف با یکدیگر اختلاف دارند. هر جناح می‌کوشد تفسیر خود از سیاست را حاکم کند و به پیش ببرد و سیاست جناحی تعیین‌کننده بازی‌های سیاسی معمول و اجرا شده توسط جناح‌های مختلف است. اتخاذ سیاست‌های مکتبی و اصولی محور سیاست‌های جناحی در ایران است. هر جناح مدعی است نظرات-اش با الگوی اصیل و ناب دولت اسلامی، آنگونه که در اصول و موازین مذهب آمده، انطباق دارد؛ ادعایی که عمدتاً با اهداف سیاسی صورت می‌گیرد. طرفداری از هر یک از این دیدگاه‌ها نسبت به دولت در خدمت مقاصد مختلفی قرار می‌گیرد: مرز بندی جناح‌ها با یکدیگر را مشخص و متمایز

می‌کند؛ فرصتی فراهم می‌آورد تا دیدگاه‌های جناح مقابل بی‌اعتبار به نظر برسد و در آن شک و تردید شود و در عین حال دیدگاه‌های جناح متبوع را، هر قدر هم که مواضع‌اش انتزاعی و ایدئولوژیک باشد، موجه جلوه می‌دهد؛ و انگیزه‌های سیاسی واقعی هر جناح را می‌پوشاند. در واقع هر چند جناح‌های مختلف همگی سیاست‌های خود را ناشی از اسلام‌گرایی می‌دانند، اما از لحاظ ایدئولوژیک کاملاً از یکدیگر متمایز هستند.

در سال‌های اخیر تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از جناح‌های سیاسی کشور ارائه شده است. این تقسیم‌بندی‌ها اغلب تلاش کرده‌اند که تغییرات جناح‌ها را نیز در نظر بگیرند. تصویری از جناح‌ها که در خطوط زیر ارائه خواهیم کرد بر اساس همین تقسیم‌بندی‌ها انجام شده است.^۴ در سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب یک جناح از اصولی‌جانبداری می‌کرد که اغلب نیروهای چپ‌گرا و انقلابی جهان سومی طرفدار آن بوده‌اند؛ یعنی، ضدیت با امپریالیسم، صدور انقلاب، و سیاست‌های اقتصادی بازتوزیعی یا برابری طلبانه تحت حمایت دولت.^۵ این جناح را، چون کلمه مناسب‌تری پیدا نمی‌شود، "چپ" یا "رادیکال" می‌خوانند. جناح دیگر حامل دیدگاه‌های "محافظة کارانه"^۶ یا "غیرانقلابی" است. برای جناح محافظه‌کار وجود یک دولت اسلامی، احترام به مالکیت خصوصی، دولت حدافلی، اقتصاد بازار آزاد و اعمال سختگیرانه قوانین شریعت در زندگی اجتماعی - فرهنگی را، این جناح از آن رو که تفسیری کاملاً سنتی از فقه شیعه دارد و دیدگاهی کاملاً محافظه‌کارانه در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی، اصطلاحاً "راست سنتی" خوانده می‌شود. یک جناح "راست جدید" هم وجود دارد که عمده‌تاً متشکل از تکنوکرات‌ها (فن‌سالاران) دولتی معتقد به نوسازی سیاسی - اقتصادی جمهوری اسلامی از طرق مشابه کشورهای توسعه یافته شرق آسیا، نظیر چین و اندونزی و کره جنوبی است. راست جدید هم طرفدار سیاست‌های اجتماعی - فرهنگی آزادگیرانه‌تر است؛ به این جناح به خاطر دیدگاه‌های نوسازی‌گرایانه‌اش در حوزه اقتصاد "جدید" گفته می‌شود، و به خاطر این که به اقتصاد، بازار آزاد باور دارد "راست" محسوب می‌شود. بنیادگرایان جدید - افراد و گروه‌های جوان و سخت مذهبی و پرشوری که هدف اصلی‌شان جلوگیری از رخنه و نفوذ هنجارهای فرهنگی غربی به کشور و مبارزه با بی‌اخلاقی در جمهوری اسلامی است - نیز راست به شمار می‌آیند. لازم به ذکر است که این طبقه‌بندی در اواخر سال ۱۳۷۵، هنگامی که چپ‌ها و راست جدید در مقابل محافظه کاران با هم متحد شدند، تغییر یافت. چپ بگونه‌ای چشمگیر دیدگاه‌هایش را تعدیل کرد و در حوزه‌های اقتصاد و روابط خارجی موضعی همچون مواضع راست جدید اتخاذ کرد.

فقدان ایدئولوژی منسجم و جهت‌گیری روشن همه حوزه‌های سیاست‌سازی‌گذاری در ایران را به نحوی نامطلوب تحت تأثیر قرار داده است. مثلاً، دیدگاه‌های متفاوت و متباین درباره "الگوی

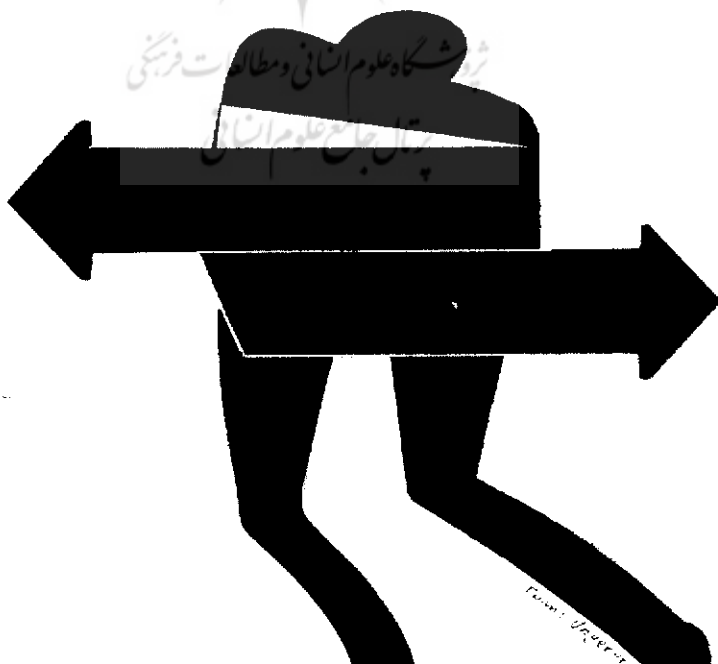
اصیل "اقتصاد اسلامی مانع از اتخاذ یا پیروی از سیاست اقتصادی واحد شده است. به رغم این واقعیت که نظام تا حدی متوجه مسائل نیازمندان و فقر است، ساختن یک نظام اقتصادی اسلامی - که بنا بر مقدمه قانون اساسی می‌بایست "بنیان‌های اقتصادی سالم و عادلانه را بر اساس تعالیم اسلام" بنا می‌نهد - همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. در واقع امر، سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی اغلب مبتنی بر آزمون و خطا، بودجه بندی‌های سالانه، تلاش‌های خودانگیخته و خلق‌الساعه است. از این رو می‌توان گفت که هنوز چیز مشخصی که بتوان نام الگوی اقتصاد اسلامی نهاد به دست نیامده است.^۷ وضع سیاست‌های اجتماعی - فرهنگی هم چندان تفاوتی ندارد و محل دیگری برای منازعات جناحی است. برخی جناح‌ها، از جمله راست سنتی و بنیادگرایان جدید طرفدار اعمال کامل احکام قرآن و احادیث پیامبر اسلام در حوزه‌های اجتماعی - فرهنگی‌اند، حال آنکه "چپ"ها و راست جدید معتقد به در پیش گرفتن سیاست‌های متساهلانتر و توجه به واقعیت‌های زندگی در جهان امروزداند. بنابراین، این سیاست‌ها محصول جانبی سیاست‌بازی‌ها و جنگ و گریزهای بلندمدت بوده و شکل نهایی یک سیاست تا حد بسیار زیادی بستگی به این داشته که دستگاه وزارتخانه سیاست‌گذار در دست کدام جناح باشد. خلاصه آنکه این جناحی بودن باعث بی‌نظمی و آشفتگی نظام‌مند در ایران شده است: مراکز چندگانه قدرت، منابع متعدد کسب اقتدار، تفسیرها و تعبیرهای مختلف از اصول و سیاست‌های اصلی، انسداد بنیادین و در نهایت سردرگمی ایدئولوژیک و روشی.^۸

مخلص کلام اینکه برای درک سیاست جناحی و منش و روش مبارزه و رقابت جناح‌ها با یکدیگر باید ماهیت منحصر به فرد و خصائل و ویژگی‌های دولت در ایران را درک کرد. دولت ایران در بردارنده سه بُعد ایدئولوژیک است: یعنی، هم مذهبی است؛ هم بوبولیستی - دموکراتیک؛ و هم انقلابی/رادیکال/ بازتوزیع‌گرا. هر جناح، به اقتضای شرایط می‌کوشد با تأکید بر یک بُعد از این ابعاد، به تبیین و توجیه گفتارهای متفاوت و متباینی که برای شکل دادن به قرائت خود از نظام "اصیل" اسلامی اتخاذ کرده است دست زند. علاوه بر این، از آنجا که دولت جمهوری اسلامی، مبتنی بر مذهب، آموزه‌های انقلابی، و اصول بوبولیستی است، موجب نهادهایی بوده است که متضمن و برآورنده هر سه این اصول هستند. البته در جمهوری اسلامی قدرت سیاسی به گونه‌ای نابرابر و به طور سلسله مراتبی و ترجیحی در بین نهادها توزیع شده است که نتیجه آن برخورداری برخی نهادها از اقتدار و نفوذ بیشتر نسبت به سایرین بوده است. قانون اساسی ایران، امکان قانونی اهمیت ندادن و بی‌اعتنایی و مخالفت کردن با تصمیمات و سیاست‌های نهادهایی که در سلسله مراتب حکومت درجه دوم محسوب می‌شوند را به برخی نهادهای دیگر داده است. به عبارت دیگر، اگرچه مخالفت و مبارزه جناح‌ها در سطح ایدئولوژیک بیان می‌شود اما عملاً مبارزه قدرت شان را در درون و به

واسطهٔ نهاد‌ها پیش می‌برند. بهترین راه توضیح این وجه از سیاست در کشور، توجه دقیق به ماهیت پیچیدهٔ دولت است.

دولت در جمهوری اسلامی: تجددگرا، سنت‌گرا، و انقلابی

آنطور که از نام نظام سیاسی حاکم بر ایران برمی‌آید، شکل نظام حکومتی، شکل معاصر حکومت جمهوری مدرن است؛ این نظام یک قانون اساسی و سه قوهٔ حاکمه دارد. در واقع، اگر اصولاً از قانون اساسی ایران نکته‌ای در باب اصول حکومتی و مشخصه‌های نظام سیاسی جمهوری اسلامی برآید، آن نکته این است که این نظام سیاسی با شکل‌های امروزی حکومت در اروپای غربی مشترکات بیشتری دارد تا با نظام حکومتی دین‌سالار اعلام شده. با این‌همه، جمهوری-خواهی یا تجددگرا بودن دولت تنها یک وجه از وجوه ماهیت چندگانهٔ آن را تشکیل می‌دهد. در جمهوری اسلامی دولت مرکزی یگانه منبع طرح و اجرا و اعمال قوانین و سیاست‌های جاری در کشور نیست؛ دولت مرکزی همچنین از حق انحصاری اجرای تصمیمات خود و حفظ و حراست از نظم و قانون برخوردار نیست. در عوض، کثیری از نهادها و افراد قانوناً قادراند تصمیمات دیگری جز آنچه توسط دولت مرکزی اتخاذ می‌شود بگیرند یا با این تصمیمات، از در مخالفت درآیند، آنها را محدود و یا حتی خنثی کنند. این نکته را می‌توان با طرح چند پرسش اساسی دربارهٔ نظام حاکم بر ایران توضیح کرد.



نخستین پرسشی که باید طرح شود این است که چه کسی یا کدام نهاد قوانین حاکم بر ایران را تعیین یا نقض می‌کند؟ در یک نظام جمهوری پاسخ درخوری که به این پرسش داده می‌شود چنین است: پارلمان یا مجلس. البته در ایران نیز، اگرچه مجلس نهاد اصلی حکومت در تصویب قوانین است اما تنها منبع قانون‌گذاری در کشور نیست. مصوبات مجلس باید به تأیید شورای نگهبان برسد، که برطبق قانون اساسی مجاز است که قوانین مصوب مجلس را بررسی کرده و در صورتی که آنها را مغایر با احکام اسلام یا قانون اساسی تشخیص دهد آنها را رد کند. در واقع، قانون اساسی صراحت دارد که مجلس بدون شورای نگهبان فاقد اعتبار است. علاوه بر مجلس و شورای نگهبان، نهاد دیگری که قدرت وضع قانون را دارد مجمع تشخیص مصلحت نظام است که در سال ۱۳۶۷ ایجاد شد. کار این مجمع حل و فصل و داوری و اتخاذ تصمیم نهایی در مورد قوانینی است که احیاناً مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان باشد.

پرسش مهم دیگری که در مورد یک نظام جمهوری مطرح می‌شود این است که کدام مقام بالاترین مقام کشور است؟ در یک نظام جمهوری رئیس دولت بالاترین مقام حکومتی است، و در ایران رئیس جمهور رئیس دولت است اما بالاترین مقام حکومتی نیست. طبق اصل ۱۱۲ قانون اساسی شخصیتی مذهبی که هم ولی‌فقیه است و هم رهبر انقلاب عالی‌ترین اصل ۱۱۳ نیز صراحت دارد که "پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است..."

ماهیت دولت‌مداری و نظام سیاسی جمهوری اسلامی به شیوه‌ای مجزا و پیچیده‌تر آزادی عمل و استقلال قوه قضائیه ایران را محدود و مشاع و چالش‌پذیر می‌سازد. برای نمونه، در اصل ۸ قانون اساسی آمده: "در جمهوری اسلامی دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت..." در نتیجه، مکرر دیده شده است که افراد یا گروه‌های ذینفوذ، تحت عناوین مختلف، نه تنها با غیراسلامی، غیرانقلابی، و نامناسب خواندن سیاست‌های دولت با آن از در مخالفت درمی‌آیند بلکه با نقل همین اصل قانونی نسخه "مناسب" خود را بیان می‌دارند و به اجرا می‌گذارند. به علاوه چون فقها متعددند، ممکن است احکام مختلفی در مورد یک موضوع صادر شود؛ و اگر این حکم، حکم یکی از آیات عظام باشد، ممکن است مانعی جدی بر سر راه اجرای تصمیمات دستگاه قضایی ایجاد کند.

نهادهای انقلابی، به واسطه موقعیت نهادی- کارکردی‌شان، قادر و در نهایت مجبور به شراکت یا مخالفت با آزادی عمل و استقلال دولت مرکزی‌اند. در آغاز، این نهادها برای اجرا و اعمال اقدامات توزیع‌گرایانه- برابری‌خواهانه تشکیل شدند و هدف کلی آنها کار کردن "در کنار" دولت

بود. هدف این نهادها از بذل توجه به نیازهای اجتماعی- اقتصادی و معنوی آحاد مردم محافظت کردن از اصول و آرمان‌های مذهبی- انقلابی نظام نوبای جمهوری اسلامی بود. البته، از آنجا که نهادهای انقلابی، به عنوان مثال بنیاد مستضعفان در مجموع به دولت پاسخگو نیستند، به تدریج آنقدر قدرت اجتماعی- اقتصادی و سیاسی فراهم آوردند که به نهادهایی تبدیل شوند تا درون نظام سیاسی به گونه‌ای خودمختار عمل کنند. به این ترتیب در پهنه سیاست ایران نهادها، بنیادها و اجزای بسیاری امکان قانونی دخالت مستقیم یا غیرمستقیم در کارهای دولت مرکزی و امکان بکارگیری قدرت سیاسی همتراز یا فراتر از قوای سه گانه حکومتی را یافته‌اند.

به هر حال، آنچه در پهنه سیاست ایران بارز است - و در عین حال مبنای مجادلات جناحی است - روش و منش توزیع نابرابر و سلسله مراتبی در میان نهادهای حکومتی است. طبق قانون اساسی،^۹ در سلسله مراتب نهادهای سیاسی، نهادهایی که می‌توان آنها را "نهادهای ناظر مذهبی" نامید در رده نخست قرار می‌گیرند. ساده بگوییم، آنچه قانون اساسی بر عهده این دسته از نهادها گذاشته حصول اطمینان از تطبیق همه فعالیت‌های عمومی با اصول و قواعد اسلامی است. این نهادها از آنجا که از قدرت رد کردن و نپذیرفتن تصمیمات اخذ شده در نظام سیاسی، و از همه بارزتر تصمیمات اخذ شده توسط قوای سه‌گانه برخوردارند، در سلسله مراتب نهادهای دولتی عالی‌ترین مرتبه را دارند. به این قرار، قانون اساسی، با نادیده گرفتن اصل تفکیک قوا، قدرت برتر را به نهادهای نظارتی واگذار کرده و آنها را قادر ساخته که نه تنها در کارهای دولت مرکزی مداخله کنند بلکه در واقع تصمیمات آن را تحت شعاع تصمیمات خود قرار دهند.

اینگونه نهادها را، بسته به اهمیت و اقتدارشان، می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه نخست را می‌شود "نهادهای مذهبی فرادست" خواند که شامل شورای نگهبان، مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت می‌شوند؛ گروه دوم آنهایی که می‌توان تحت عنوان "بازوهای گسترده" نظام دسته‌بندی‌شان کرد.^{۱۰} برجسته‌ترین اینان عبارت‌اند از: دبیرخانه ائمه نماز جمعه، سازمان‌های اقتصادی- سیاسی، دادگاه ویژه روحانیت، و انجمن‌های اسلامی. این سازمان‌ها قادراند خدماتی شایان توجه برای نظام انجام دهند. مثلاً در دوره‌های اسلامی شدن آموزش عالی را پیش بردند و از گسترش افکاری که انحرافی تشخیص داده می‌شد در دانشگاه‌ها جلوگیری کردند یا به برآورده شدن نیازهای معنوی دانشجویان کمک رساندند.^{۱۱}

در نظام مرتبه‌بندی نهادهای حکومتی جمهوری اسلامی دسته دوم، نهادهای مرتبط با جمهوریت‌اند - یعنی سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه. در اینجا نیز دولت مرکزی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. زیرا، طبق قانون اساسی، رئیس جمهور و سه قوه حکومت باید تابع رهبر انقلاب

باشند. نهادهای انقلابی نیز سومین و آخرین دسته از نهادهای حکومتی در ایران‌اند. دسته اخیر جایگاهی ویژه در نظام دارد که تقریباً به همه آنها منزلتی قانونی می‌بخشد و همه آنها زیرمجموعه دولت به شمار می‌روند. البته، در عمل، دولت مرکزی یا اصولاً نظارتی بر آنها ندارد و یا حداقل نظارت را دارد. اگرچه این نهادها مبالغ قابل توجهی از بودجه سالیانه را جذب می‌کنند، اما قانوناً پاسخگوی دولت نیستند.

به این ترتیب روشن است که در جمهوری اسلامی، دولت از لحاظ ترتیبات نهادی و توزیع قدرت، دارای موقعیتی خاص است و به‌کارگیری و اعمال قدرت سیاسی در ایران به طرز غیرمعمول پیچیده و چند وجهی است. با آنکه دولت ایران ساختی مدرن دارد اما صرفاً نشانه‌های محدودی از مدرنیته در عملکردش بروز می‌دهد. یعنی هر چند از لحاظ نهادین مدرن است، تا وقتی که "اراده عام" برآمده از نهادهای جمهوری آن به واسطه سایر افراد و سازوکارهای نهادین غیررسمی محدود و با آن مخالفت شود، دولتی نیمه‌مدرن یا نیمه دموکراتیک خواهد بود. در نظام جمهوری اسلامی که نظامی توده ستا - انقلابی است نقش و عملکرد دولت مرکزی و اجزاء انقلابی تا حدی شفاف است. اما موقعیت قدرت‌های مافوق و مجموعه‌های نظارتی مذهبی را چگونه باید فهمید؟ برای آنکه ویژگی بی‌همتای آنها معنا و مفهومی "سیاسی" بیابد، باید به این قدرت‌های مافوق در نظام سیاسی از منظری نظری نگریسته شود. بنا بر نظر مایکل مان آنها را باید "قدرت فائده" دولت خواند. مان قدرتی را که در دولت‌های سنتی دیده می‌شد اینگونه تعریف می‌کند:

قدرت فائده به قدرت توزیعی نخبگان حکومتی بر جامعه مدنی اشاره دارد. این قدرت از حد و گستره اقداماتی ناشی می‌شود که نخبگان دولتی می‌توانند بی‌آنکه با گروه‌های تشکیل دهنده جامعه مدنی مذاکره کنند در پیش گیرند..... کنش‌گرانی که عمدتاً در دستگاه دولت جای گرفته‌اند فضا و امکانات شخصی معینی برای اعمال شان در اختیار دارند - حد و اندازه این فضا و امکانات بسته به قابلیت‌ها و توانایی کنش‌گران جامعه مدنی برای سازمان دادن به خود عمدتاً در قالب انجمن‌های نمایندگی، حزب‌های سیاسی علنی، گروه‌های حقوقی، و نظایر آن است. اینها نیز به نوبه خود می‌توانند قدرت‌ها را از سیاست‌ورزی متمرکز منع کنند. دولتی با قدرت فائده، بسته به انسجام درونی‌اش، یا به کنشگری خودمختار تبدیل می‌شود، آنگونه که در نخبه‌باوری‌های واقعی بر آن تأکید می‌شود، یا چندوجهی اما با کنش‌گران خودمختار و به هم ریخته.^{۱۲}

به عبارت دیگر، حکومت ایران را باید هم مدرن دانست و هم سنتی. و بنابراین، هم دموکراتیک و هم مستبد. این حرف به این معنا است که پژوهش برای دست یافتن به یک تعریف کارآمد از دولت ایران باید ادامه داشته باشد؛ تعریفی که در عین حال هم دربرگیرنده وجوه شناخته شده و معلوم آن (و بنابراین مدرن بودن‌اش) باشد و هم وجوه مبهم و نامعلوم‌اش را در بر بگیرد.

یک چارچوب نظری مناسب برای مطالعه دربارهٔ حکومت ایران را تنها هنگامی می‌شود تفسیر کرد که هر سه بُعد ایدئولوژیک اصلی‌اش - یعنی توده‌ستا بودن، مذهبی بودن، و انقلابی بودن - و نهادهای مرتبط با آنها در نظر گرفته شود. قدرت سیاسی، که به گونه‌ای تبعیض‌آمیز و سلسله مراتبی در میان نهادها توزیع شده، از طریق مجموعه‌های سه‌گانهٔ نهادهای حکومتی، که برای تابع ساختن قوای سه‌گانه طراحی شده‌اند، اعمال می‌شود و مجموع اینها دولت ایران را می‌سازند.

با توجه به نظریهٔ دولت اسلامی و با در نظر گرفتن اهداف مذهبی، توده ستایانه، و انقلابی حکومت ایران، و نیز با توجه به حوادثی که بلافاصله پس از انقلاب رخ داد، دلایلی که منجر به شکل گرفتن ماهیت چندلایه و، از لحاظ نهادی، پراکندهٔ دولت در ایران شده تا حدی روشن و قابل درک می‌شود. حکومت روی کار آمده با انقلاب برای آنکه جمهوری اسلامی‌ای مشروع (انقلابی) باشد، مجبور بود به همهٔ اهداف سه‌گانه‌اش دست یابد. دست یافتن به همهٔ این اهداف، و همچنان پاسخگو ماندن، به معنی حفظ کردن نهادهای جمهوری‌نوی یا مدرن نهادینه شدهٔ حکومت سابق و برپا کردن دو مجموعه نهاد دیگر (مذهبی و انقلابی) بود. همچنین، در میان این سه گروه، قدرت و اقتدار بر اساس اهمیت نسبی هر یک از آنها توزیع شده بود. از آنجا که نظام سیاسی نخستین وظیفه و هدف خود را انتقال و اجرای فرامین الهی قرار داده بود، طبیعی بود که وجه مذهبی آن اهمیت درجه اول داشته باشد. از این رو، اجزا و مجموعه‌های نظارتی مذهبی قدرتی ورا و فرای نهادهای جمهوری‌نوی یا جنبهٔ مدرن دولت در ایران یافتند. در واگذاری قدرت دولتی، نهادهای جمهوری‌نوی و مجموعه‌های انقلابی به ترتیب در رده‌های دوم و سوم قرار گرفتند.



از جنبه نظری و طبق قانون اساسی همه گروه‌های سه‌گانه نهادهای دولتی برای برآورده کردن اهداف و اصول اعلام شده نظام و در هماهنگی کامل، در قالب دولت واحد، و تحت نظر رهبر انقلاب به کار می‌پردازند. اما در عمل دولت ایران دچار ناهماهنگی‌ها و تناقضاتی ساختاری است. نخست اینکه، بی‌نظمی و آشفتگی نهادی و تعدد مراکز تصمیم‌گیری منجر به انجام کارهای غیرضروری و زیادی، ناکارآمدی ساختاری و در نتیجه تورم نهادها شده است. از این مهمتر آنکه به واسطه طراحی آرایش نهادی نظام به شکلی سلسله مراتبی، دولت به شکل‌ها و در سطوح مختلف مستعد است که در معرض رقابت‌های جناحی قرار گیرد.

در نظام سیاسی مبتنی بر جناح‌ها، سیاست جناحی، علی‌القاعده، از رأس هرم قدرت سرچشمه می‌گیرد. طرفداری رهبر، که قدرت مطلق و نامحدودی دارد، از یکی از جناح‌ها می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در منازعات جناحی داشته باشد. اما در حقیقت اگر رهبری از یکی از جناح‌ها طرفداری کند یکی از مفروضات اساسی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را زیر سؤال خواهد برد؛ یعنی این فرض را که شأن رهبر انقلاب الزاماً باید بسیار فراتر از سیاست بازی‌های معمول باشد.

دولت سه وجهه در ایران و مجموعه نهادهای برآمده از آن، نظام را وادار به در پیش گرفتن سیاست‌های جناح به شکل‌های مختلف کرده است. شاید نخستین زمینه فراهم آورنده سیاست‌های جناحی همزیستی هر سه وجه ایدئولوژیک جمهوری اسلامی با یکدیگر باشد؛ به ویژه همزیستی دو بعد مذهبی و جمهوری خواه آن - اگر چه قانون اساسی قدرت، اقتدار، و اهمیت ایدئولوژیک بیشتری به نهادهای مذهبی بخشیده است، (وابسته به قرائت هر یک از جناح‌ها از جمهوری اسلامی) یکی از سه بعد (و به تبع آن، یکی از سه مجموعه نهادی) را می‌توان به عنوان وجه مشروع (تر) و بر حق (تر) نظام تلقی کرد. جناح‌ها اغلب سرمایه سیاسی‌شان را با تأکید بر یکی از وجوه نهادی نظام فراهم می‌آورند. مثلاً، یکی از شالوده‌های ایدئولوژیک جناح "چپ" تأکید بر در نظر گرفتن وجه جمهوری خواهانه نظام و نهادهای مرتبط با آن، در کنار و هموزن وجه مذهبی آن است. در نتیجه، "چپ‌ها" پس از رحلت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به مخالفت با ساختار قدرت موجود و اندیشه رهبری بلامنازع برخاستند. حال آنکه، اعضای وابسته به جناح راست محافظه کار، بعد از سال ۱۳۶۸ قاطعانه بر تفوق وجه مذهبی نظام بر وجه جمهوری خواهانه آن صحنه گذاشتند و از آرایش نهادی موجود در ایران و قدرت مطلقه ولی فقیه حمایت کردند.

البته حمایت جناحی از یکی از وجوه و ابعاد نظام اغلب با انگیزه سیاسی صورت می‌گیرد و بستگی به این دارد که کدام جناح بر رأس کدام یک از نهادها قرار گرفته باشد، و هدف از آن

محافظت کردن از منافع بلافصل کدام جناح است. مثلاً، پس از درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، راست محافظه‌کار به حمایت بی‌دریغ از رهبر پرداخت و اعضایش مجموعه‌های فرادست قدرتمندی نظیر شورای نگهبان و مجلس خبرگان را در دست گرفتند. جناح چپ، از به دست گرفتن نهاد ریاست جمهوری در دوران خاتمی که بگذریم در مجلس سوم اکثریت را در دست داشت، در مجلس پنجم حضوری محسوس داشت، و مجلس ششم را هم که با اکثریت مطلق به دست آورد. این جناح در دهه اول انقلاب، که از حمایت رهبر انقلاب برخوردار بود سرسختانه از وجود رهبری با اختیارات بلامنازع و فراگیر حمایت می‌کرد. حال آنکه جناح راست محافظه‌کار با رهبری قدرتمند مخالفت می‌کرد. نکته‌ای که در اینجا می‌خواهم بر آن تأکید کنم این است که همزیستی این دو جنبه حکومت جمهوری اسلامی و این واقعیت که در عالم نظر هر دوی آنها به عنوان ستون‌های اصلی ایدئولوژیک نظام تلقی می‌شوند، به جناح‌ها امکانات گسترده‌ای بخشیده است که به اقتضای زمان، مانورهای ایدئولوژیک زیادی را به نمایش بگذارند.

روش دیگری که جناح‌ها برای کسب برتری بیشتر در پیش می‌گیرند رقابت بر سر در دست گرفتن نهادهای انقلابی و جمهوری‌تی است. نهادها به واسطه جو ویژه انقلابی - مذهبی‌شان و این واقعیت که تحت نظارت عالی‌ه رهبر انقلاب قرار دارند (و بنابراین به دولت مرکزی پاسخگو نیستند) به کرات به مخالفت با غلبه سیاست‌های نهادهای جمهوری حکومت برخاسته‌اند. آنها به واسطه اینکه منابع مستقل کسب مشروعیت، اقتدار و قدرتمندی بیرون از حوزه اختیارات مرکزی در اختیار دارند قادر به این کاراند.

گذشته از این، از آنجا که قانون اساسی حفظ و حراست از آموزه‌های ایدئولوژیک نظام را، به عنوان اولویت وظایف محوله‌شان، به این نهادهای انقلابی تکلیف کرده است، حضور آنها برای محافظت از انقلاب اسلامی بسیار مهم به شمار می‌آید. به همین دلیل نیز این نهادها بر این باورند که نهادهای راستین و مشروع جمهوری اسلامی‌اند و آمال و آرمان‌های انقلاب و توده‌های مردم را نمایندگی و برای تحقق آنها عمل می‌کنند. برای مثال، وظیفه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از بدو تأسیس نه تنها پاسداری از انقلاب در برابر تهدیدات خارجی و داخلی بود، بلکه همچنین حصول اطمینان از تطابق همه امور حکومتی با اسلام ناب نیز بر عهده این نهاد گذاشته شد.^{۱۱} به این ترتیب، سپاه پاسداران از همان آغاز می‌توانست خود را از سایر نهادهای دولتی، نظیر وزارتخانه‌ها، تشکیلات اداری، و ارتش مستقل بداند.^{۱۲}

رقابتی بودن نهادی و چند جنبه بودن دولت و حکومت در ایران زمینه را برای گونه‌ای دیگر از سیاست جناحی نیز مساعد می‌سازد. در این مورد، مبانی‌ای که تصمیمات بر اساس آنها گرفته می-

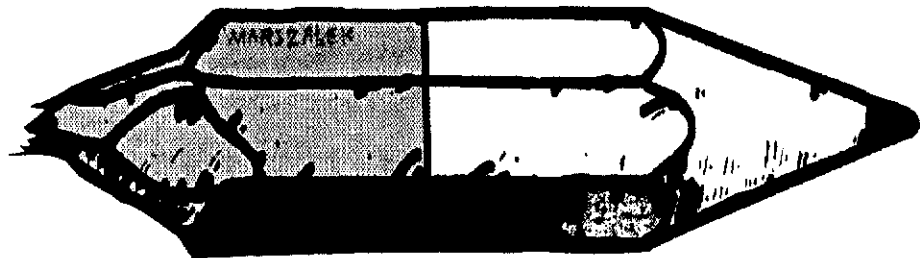
شوند ابزاری می‌شوند برای مبارزه قدرت جناحی. قدرت هر یک از مجموعه نهادهای حکومتی، بسته به ماهیت و گرایش‌اش، بر مبانی متفاوت و نسبتاً متناقض مبتنی است. در نتیجه، تصمیمات آنها نیز بر اصول متفاوتی مبتنی است. این تفاوت به ویژه هنگامی مشخص می‌شود که مبانی متفاوت و مختلف سیاست‌های نهادهای جمهوری و مجموعه‌های نظارتی مذهبی را با هم مقایسه کنیم. منبع کسب مشروعیت، اقتدار، و بنابراین قدرت، نهادهای سکولار یا جمهوری‌پسندی که نهادهایی ماهیتاً مدرن-اند مبتنی بر اصول و قواعد سکولار یا برخاسته از خواست مردم است. بنابراین، مجلس ایران باید قوانینی را بر اساس اصول و قواعد و موازین رسمی و عقلانی به تصویب برساند، زیرا کمال مطلوب قانون‌گذاری توسط مجلس‌های مدرن آن است که متکی و مبتنی بر ملاحظات مقاصد کاملاً عینی و واقع‌بینانه باشد و نه بر اساس باورها یا ایدئولوژی‌های خاص. برخلاف این ویژگی واقع‌بینانه و اثبات-گرایانه در تصمیم‌گیری نهادهای جمهوری، "احکام صادره" توسط نهادهای نظارتی - و "در واقع" همه تصمیماتی که همه افراد و نهادهای مسئول برای حصول اطمینان از تطابق سیاست‌ها و فعالیت‌های نظام با اصول اسلام می‌گیرند - مبتنی بر استنباط‌های شخصی و بنابراین سخت‌اختیاری و مبتنی بر نظر فردی است. به همین دلیل است که مجتهدان، همواره در طول تاریخ، برای صدور احکام جدید درصدد درک و دریافت معنای "حقیقی" منابع اولیه برمی‌آمدند تا سپس استنباط مجتهدانه خویش را بر آن بیفزایند.

این شیوه عمل مستقلانه، اختیاری، و اجتهادی در تصمیم‌گیری موجب شده است که احکام صادره توسط افراد و نهادهایی که در کار تشخیص میزان انطباق اسلامیت نظام و سیاست‌های آن‌اند در حوزه‌های مختلف مبتنی بر گرایشات جناحی‌شان باشد. این گرایش، در کنار و به همراه این واقعیت که وجه مذهبی دولت و حکومت نهادهای مرتبط با آن‌ها خواستار "استقلال و خودمختاری تام" اند به این معنا است که تقریباً همه الزامات اصلی و فرعی سیاست‌های جناحی روی هم رفته در وجه و نهادهای مذهبی دولت و حکومت تحقق یابد. مثلاً، جناح راست محافظه‌کار از بدو تشکیل شورای نگهبان در سال ۱۳۶۰ بر آن نهاد تسلط داشته است. در نتیجه به عنوان، یک نمونه بارز و گویا از سیاست‌های جناحی در ایران می‌توان از مخالفت‌های مکرر شورای نگهبان با مصوبات مجلس، که اعضای آن متعلق به جناح چپ یا راست جدید بودند، به بهانه مغایرات با اصول و احکام اسلام یاد کرد. همچنین شورای نگهبان هنگام بررسی صلاحیت نامزدهای انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری همواره با جهت‌گیری جناحی عمل کرده است. مجموعه‌های فرادست دیگر، نظیر مجلس خبرگان نیز از خود گرایشات جناحی نشان داده‌اند. اعضای این مجلس، نهادی که مسئولیت بسیار حساس انتخاب رهبر انقلاب را برعهده دارد، تنها بر اساس صلاحیت شخصی خودشان فرد مناسب

رهبری را انتخاب می‌کنند. این قید بالقوه به آن معنا است که هر یک از جناح‌ها که اکثریت را در این مجلس در دست داشته باشد، می‌تواند، بسته به علایق و منافع خود تشخیص دهد که فرد "مناسب" برای رهبری چه کسی است.

البته منظور از اینکه مجموعه‌های نظارتی سخت مستعد جناح‌گرایی هستند این نیست که همه تصمیماتی که اینگونه از نهادها می‌گیرند الزاماً برآمده از جناح‌ها باشد. در عمل، هیچ یک از جناح‌ها قادر نیست در همه وقت یا در تمامی موارد، به طور یکجانبه عمل کند. البته وقتی که پای مسئله منافع حیاتی یکی از جناح‌ها در میان باشد اتخاذ تصمیمات یکجانبه نیز کاملاً محتمل است. سرانجام باید خاطرنشان شود که گشوده بودن باب اجتهاد در فلسفه شیعه به گونه‌ای است که هم جناح-گرایی و سیاست جناحی را ممکن می‌سازد و هم دامنه انتخاب‌های نظام را گسترش می‌بخشد.

نتیجه تشکیل جمهوری اسلامی و تعیین و تعریف ساختار آن بر اساس سه وجه یا جنبه ایدئولوژیک، وجود تناقضات نهادین، ناسازگاری‌ها و ناهماهنگی‌های متعدد در درون آن بود. حتی می‌توان گفت که دولت، به معنای اخص کلمه، - یعنی نهادی متمایز از سایر سازمان‌ها از لحاظ اجتماعی، خودمختار، تمرکزگرا با اجزایی هماهنگ و دارای نظم و ترتیب، در جمهوری اسلامی وجود ندارد. در عوض می‌توان مجموعه‌ای از ساختارهای نامسنجم را مشاهده کرد که قدرت را پراکنده می‌سازند، هر یک خود قواعدی را تصویب، احکامی را صادر و آنها را اجرا و همچنین منابع و ارزش-های جامعه را نیز تعیین می‌کنند. این نوع از فضای خاص سیاسی به جناح‌ها این امکان را داده که منافع حیاتی خاص خود را که به گونه‌ای به آن رنگ و بوی ایدئولوژیک نیز می‌دهند، تعقیب کنند.



درواقع در ایران این نهادهای دولتی هستند که عامل انتقال و گسترش سیاست‌های جناحی و شیوه‌های مشابه و مشترکی که در مجادلات و منازعات جناحی وجود دارد می‌باشند. یعنی بهره‌برداری حداکثر و دستکاری کردن نهادهای دولتی و حکومتی و امکانات منحصر به فرد آنها. به عبارت دیگر، هنگامی که به الزامات جناحی‌گرایی نظری افکنیم یک مضمون واحد کاملاً قابل تشخیص است: جناح‌ها، به رغم تفاوت گرایش‌های ایدئولوژیک‌شان بر روش‌های مشابه رقابت و پیشبرد منافع و علائق و دیدگاه‌های‌شان متکی‌اند. بنابراین، سیاست جناحی بیش از آنکه پدیده‌ای گذرا در سیاست ایران به شمار رود روی هم رفته با طرح و برنامه، قابل پیش‌بینی و نظام‌مند است.

مکتوب
۹۲

یادداشت‌ها:

این مقاله توسط آقای رامین کریمیان از انگلیسی تخلص و ترجمه شده است. عنوان اصلی مقاله به این قرار است: Mehdi Moslem, "The State and Factional Politics in the Islamic Republic of Iran", in Eric Hooglund ed. *Twenty Years of Islamic Revolution, Political and Social Transition in Iran Since 1979*, Syracuse University Press, Syracuse, New York, pp. 19-35.

۱. برای مثال نگاه کنید به سخنرانی خاتمی در سازمان ملل متحد (در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۸ / ۲۹ شهریور ۱۳۷۷)

که در آن پیش‌نهاد برقرار ساختن "گفت و گوی تمدن‌ها" را مطرح کرد. چاپ شده در سلام (تهران، ۳۱ شهریور و ۱ مهر ۱۳۷۷). خاتمی نظرات مشابهی را به مناسبت نخستین سالگرد ریاست جمهوری اش اذعان داشت؛ نک. سلام (تهران،

۳ خرداد ۱۳۷۷).

۲. اطلاعات، ۴ مهر ۱۳۷۸.

۳. این باراگراف و عمده بخش‌های دیگر این مقاله بر پایه پایان نامه ام برای اخذ درجه دکترا با عنوان "سیاست‌های جناحی در جمهوری اسلامی ایران: ۱۳۷۶-۱۳۶۸" از دانشگاه آکسفورد نگاشته شده است. متن ویراسته این پایان نامه نیز با

عنوان سیاست‌های جناحی در ایران پس از خمینی به توسط نشر دانشگاهی دانشگاه سیراکوز در دست انتشار است.

۴. بهترین و دقیق‌ترین گزارش درباره دیدگاه‌ها و ترکیب جناح‌ها در ایران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در دوهفته نامه عصر ما در زمستان ۱۳۷۵ و بهار ۱۳۷۶ منتشر شده؛ طبقه‌بندی ای که در اینجا آمده در اساس برگرفته از همان مقالات است.

۵. در این جا منظور از "دولت باز توزیع‌کننده" دولتی است که در اصل به منظور برقرار ساختن عدالت اقتصادی -

اجتماعی فعالانه تخصیص منابع در جامعه را بر عهده گیرد؛ نک

R. Nozick, *Anarchy, State, and Utopia* (New York: Basic, 1974), 149-82.

در بهینه سیاست حاکم بر ایران [جناح] "چپ"، بر مبنای تفسیر "انقلابی - برابری خواهانه" اش از انقلاب، از سال ۱۳۷۶

جنین نقشی برای دولت فائل شده است.

۶. در اینجا "محافظه کار" در گسترده‌ترین و جا افتاده‌ترین تعریف کلمه به کار رفته است؛ تأکید بر سنت و نقش آن در

جامعه؛ باور به "حق طبیعی" افراد و گروه‌هایی خاص برای حاکم بودن / شدن؛ تغییرات اجتماعی تدریجی؛ و نه ناگهانی و خشونت‌بار. توسط نخبگان از بالا؛ جامعه را به صورت یک اندامواره دیدن؛ و باور به این که آنچه برای نخبگان خوب باشد

برای کل جامعه هم خوب است. "بدران" فلسفه سیاسی، یعنی افلاطون و ارسطو، چنین دیدگاهی داشتند؛ نک. سیاست ارسطو.

۷. به گفته محسن نوربخش، یکی از طراحان و معماران سیاست های اقتصادی کشور در مصاحبه ای با ماهنامه بیان (ش. ۲، تیر - مرداد ۱۳۷۹، ص ۴۸) "اقتصاد اسلامی، بجز حذف ربا، هیچ راه حل یا مسیر خاصی برای اقتصاد ارائه نکرده است."

۸. در باره سرشت مناسبات در بهنه سیاست در ایران نگاه کنید به تحقیق شایان توجه زیر:
Asghar Schirazi, *The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic* (London: I. B. Tauris, 1997).

۹. در تحلیل قانون اساسی ایران از دو اثر زیر بهره بسیار گرفته ام:

Schirazi, *The Constitution of Iran*

جلال مدنی، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی جمهوری اسلامی ایران، (تهران، جلال مدنی، ۱۳۷۰)

۱۰. این دسته بندی را شیرازی ارائه کرده است:

Schirazi, *ibid.* 73-75.

۱۱. نک. مصاحبه با محمد بقایی، نماینده ولی فقیه در دانشگاه شهید بهشتی، در رسالت، ۸ دی ۱۳۷۰.

12 Michael Mann, *The Sources of Social Power: The Rise of Classes and Nation-States, 1760-1914*, 2 vols. (Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1955), 2: 913

تأکید ها از نویسنده مقاله است

۱۳. مثلاً در اولین اعلامیه پاسداران گفته می شود، "قوانین کشور باید بر پایه قانون الهی وضع شود و هر چند که خلاف

آن باشد نباید پذیرفته یا تحمل شود. نگاه کنید به *اطلاعات*، ۲۶ فروردین ۱۳۵۸

۱۴. فرماندهان سپاه اعلام کردند که از هیچ کس جز آیت الله خمینی در شورای انقلاب دستور نمی گیرند. نگاه کنید به

کیهان، ۲۸ فروردین ۱۳۵۸. در خلال مذاکرات تدوین قانون اساسی اجماع بر آن بود که "پاسداران" و نه ارتش دست آموز

غرب - تنها نیروی مسلح راستین و مورد وثوق کشور است، زیرا پاسدار وجه مذهبی نظام خواهد بود؛ نک به حواشی محمد

رشیدیان و حسن طاهری گرگانی، در صورت مشروحه مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۲ جلد،


(تهران: مجلس، ۱۳۶۰)، جلد ۲: ص ۳۱-۹۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

کتابخانه

۹۳



پښتانه ښوونځي
پرتال جامع علوم انساني